

تخم مرغ های شوم



تخم مرغ‌های شوم

میخائیل بولگاکف
ترجمه‌ی بابک شهاب

РОКОВЫЕ ЯЙЦА

by Михаил Булгаков (1891-1940)

This translation © Borj Books, 2021

Borj Books is a division of Houraa Publication.

.....
با توجه به آنکه از زمان درگذشت نویسنده‌ی این اثر، میخائیل بولگاکف، بیش از ۵۰ سال گذشته و این اثر در حوزه‌ی مالکیت عمومی درآمده است، ترجمه‌ی این اثر برای همگان آزاد است. بر این اساس، نشر برج در چهارچوب قوانین بین‌المللی **حق انحصاری نشر (Copyright)** این کتاب را ترجمه و منتشر کرده است.

- سرشناسه: بولگاکوف، میخائیل آفاناسویچ، ۱۸۹۱ - ۱۹۴۰م.
- Bulgakov, Mikhail Afanas'evich
- عنوان و نام پدیدآور: تخم مرغ‌های شوم / میخائیل بولگاکف؛
- ترجمه‌ی بابک شهاب.
- مشخصات نشر: تهران: انتشارات برج، ۱۴۰۰.
- مشخصات ظاهری: ۱۶۰ ص.
- شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۷۲۸۰-۵۷-۹
- وضعیت فهرست نویسی: فیپا
- یادداشت: عنوان اصلی: Роковые яйца.
- موضوع: داستان‌های روسی -- قرن ۲۰م.
- موضوع: Russian fiction -- 20th century
- شناسه افزوده: شهاب، بابک، ۱۳۵۲ - مترجم
- رده بندی کنگره: PG۳۴۵۲
- رده بندی دیویی: ۸۹۱/۷۳۴۲
- شماره کتابشناسی ملی: ۷۶۱۲۷۳۱

تخم مرغ‌های شوم



نویسنده: میخائیل بولگاکف
 مترجم: بابک شهاب
 ویراستار: بهمن حمیدی
 نسخه‌پردازی: نشر برج
 مدیر هنری: فرشاد رستمی
 صفحه‌آرا: نسیم نوریان
 لیتوگرافی، چاپ و صحافی: واژه‌پرداز اندیشه
 چاپ دوم: ۱۴۰۰
 تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه
 قیمت: ۲۶۰۰۰ تومان
 شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۷۲۸۰-۵۷-۹

آدرس: تهران، میدان فاطمی، خیابان بیستون،
 کوچه‌ی دوم الف، پلاک ۹، طبقه‌ی اول.
 صندوق پستی: ۸۸۹۹۸۶۲۲ | تلفن: ۱۴۳۱۶۵۳۷۶۵

- همه‌ی حقوق چاپ و نشر انحصاراً برای نشر برج محفوظ است.
- نشر برج شاخه‌ی بزرگسال نشر هوبا است.
- استفاده از متن این کتاب، فقط برای نقد و معرفی و در قالب بخش‌هایی از آن، مجاز است.

میخائیل بولگاکف نویسنده‌ی مشهور روس با رمان مرشد و مارگریتا یکی از سرآمدان ادبیات قرن بیستم است.
 بولگاکف در ۱۵ می ۱۸۹۱ در شهر کی‌یف به دنیا آمد. پدر و مادرش معلم بودند؛ او به تشویق پدرش در رشته‌ی پزشکی تحصیل کرد و بعد از فارغ‌التحصیلی راهی خدمت سربازی شد. در دوران خدمتش او را به‌عنوان پزشک سرباز به روستاهای دورافتاده‌ی شوروی فرستادند. غربت آن روستاها او را به نوشتن سوق داد و دست‌نوشته‌هایش با عنوان یادداشت‌های یک پزشک جوان بعدها چاپ شد و در کارنامه‌ی ادبی‌اش درخشید. یک سال بعد از پایان دانشگاهش، انقلاب روسیه رخ داد و جنگ‌های داخلی آغاز شد. او نیز به‌عنوان پزشک در گارد سفید با ارتش سرخ جنگید و خاطرات این روزهایش را در رمان گارد سفید منعکس کرد.
 میخائیل بولگاکف هفت رمان و بیش از ده نمایشنامه نوشت. یکی از مهم‌ترین خدماتی که بولگاکف به تاریخ ادبیات جهان کرد، اقتباس نمایشنامه‌ای شاهکارهای ادبی مانند دون کیشوت و جنگ و صلح است. میخائیل بولگاکف خالق آثاری همچون قلب سگ، دست‌نوشته‌های یک مرده، جزیره‌ی سرخ، و سعادت است.
 او در ۱۰ مارس ۱۹۴۰ در اثر بیماری کبدی جانش را از دست داد و در مسکو به خاک سپرده شد.

میخائیل بولگاکف Михаил Булгаков



فهرست

فصل ۱ / سرگذشت پرفسور پزسیگف	۹
فصل ۲ / حلقه‌ی رنگی	۱۷
فصل ۳ / شکار پرسیکف	۲۷
فصل ۴ / دراژدوا، زن کشیش	۳۵
فصل ۵ / ماجرای مرغ‌ها	۴۷
فصل ۶ / مسکو در ژوئن سال ۱۹۲۸	۷۱
فصل ۷ / سرنوشت...	۷۷
فصل ۸ / ماجرای ساؤخوز	۹۵
فصل ۹ / توده‌ی لولنده	۱۱۹
فصل ۱۰ / فاجعه	۱۲۷
فصل ۱۱ / نبرد و مرگ	۱۳۷
فصل ۱۲ / ایزدسرما‌ی خودرونشین	۱۴۹

فصل ۱

سرگذشت پرفسور پرسیکف

شبانگاه شانزدهم آوریل سال ۱۹۲۸، پرسیکف، پرفسور جانورشناسی دانشگاه دولتی شماره‌ی چهار و مدیر مؤسسه‌ی جانورشناسی مسکو، به اتاق کارش در مؤسسه‌ی جانورشناسی، واقع در خیابان هژتسین رفت. پرفسور لامپ مات بالای سرش را روشن کرد و نگاهی به اطراف انداخت.

نقطه‌ی آغازین آن فاجعه‌ی هولناک را باید همان شب نامبارک، و مسبب اصلی فاجعه را باید شخص جناب پرفسور ولادیمیر ایپاتیویچ پرسیکف دانست.

در آن هنگام او درست پنجاه‌وهشت سال داشت. سری داشت بی‌نظیر و طاس شبیه دسته‌ی هاون، با چند دسته موی زرد که دو سمت سرش راست ایستاده بود. صورتش به‌خوبی اصلاح شده و لب پایش بیرون زده بود. شکل لبش باعث می‌شد چهره‌ی پرسیکف همیشه کمی

دمدمی مزاج جلوه کند. بر بینی سُرخش عینک کوچک و از مُدافتاده‌ای با قابِ نقره‌ای خودنمایی می‌کرد، چشم‌هایش ریز و براق و خودش بلندقامت بود و کمربند خمیده داشت. صدایش خش‌دار، نازک و قورباغه‌مانند بود و افزون بر تمام نکات عجیبش، این ویژگی‌اش نیز بارز بود که وقتی حرفی را با اطمینان و محکم‌بیان می‌کرد، انگشت اشاره‌ی دست راستش شکل قلاب به خودش می‌گرفت و چشم‌هایش تنگ می‌شد، و از آنجا که او به پشتوانه‌ی دانش بی‌نظیرش، در زمینه‌هایی که تخصص داشت، همیشه با قاطعیت سخن می‌گفت، قلابش اغلب جلو چشمان مخاطبانش قد علم می‌کرد. او درباره‌ی موضوعات غیرمرتبط با حوزه‌ی فعالیتش، یعنی جانورشناسی، رویان‌شناسی، آناتومی، گیاه‌شناسی و جغرافی، تقریباً هیچ‌گاه سخن نمی‌گفت. پرفسور پرسیکف روزنامه نمی‌خواند و به تئاتر هم نمی‌رفت. همسرش سال ۱۹۱۳ برای ازدواج با تنورخوانی از «اُپرای زیمین»، با گذاشتن چنین یادداشتی از خانه گریخته بود:

قورباغه‌هایت در من لرزش و نفرتی طاقت‌فرسا ایجاد می‌کنند. سیاه‌بختی من به‌خاطر آن‌ها تا آخر عمرم ادامه خواهد داشت.

پس از آن پرفسور دیگر ازدواج نکرد و بچه‌ای هم نداشت. او بسیار زود خشمگین می‌شد، اما عصبانیتش هم همان‌طور سریع فروکش

می‌کرد، به نوشیدن چای با مربای تمشک شمالی علاقه‌ای ویژه داشت، در خیابان پرچیستُنکا، در آپارتمانی با پنج اتاق زندگی می‌کرد که یکی از آن‌ها به مستخدمش ماریا استپانُونَا تعلق داشت. او پیرزنی خشکیده بود و پرفسور را دایه‌وار تَرُوخُشک می‌کرد.

سال ۱۹۱۹ دولت سه اتاق از پنج اتاق آپارتمان پرفسور را مصادره کرد. در آن هنگام بود که پرسیکف به ماریا استپانونا گفت: «اگر دست از این مسخره‌بازی‌ها نکشند، کشور را ترک می‌کنم.»

بی‌تردید، اگر پرفسور دست به چنین کاری می‌زد، به راحتی می‌توانست بر کرسی ریاست دانشکده‌ی جانورشناسی هر دانشگاهی در هر جای دنیا بنشیند، زیرا در حوزه‌های مرتبط با آبزیان و دوزیستان دانشمندی ترازاول بود و هیچ‌کس به پایش نمی‌رسید، البته به استثنای ویلیام وِکل، پرفسور دانشگاه کمبریج، و جاکومو بارتولومئو بَگاری که ساکن رُم بود. پرفسور به‌جز روسی به چهار زبان تدریس می‌کرد و به زبان فرانسوی و آلمانی مانند زبان روسی تسلط داشت. پرسیکف برنامه‌اش را برای ترک میهن عملی نکرد، درحالی‌که سال ۱۹۲۰ از سال ۱۹۱۹ نیز بدتر از کار درآمد و در آن سال چند واقعه یکی پس از دیگری رخ داد: خیابان بالُشایا نیکیشسکایا را به خیابان هرتسن تغییر نام دادند؛ سپس عقربه‌های ساعت کارگذاری‌شده در دیوار ساختمانی در تقاطع خیابان‌های هرتسن و ماخاواوا روی یازده‌وربع از حرکت بازماندند و در آخر، هشت نمونه‌ی بی‌نظیر از قورباغه‌های درختی، و بعد از آن پانزده وزغ معمولی و سرانجام

یکی از بی‌نظیرترین نمونه‌های وزغ سورینامی، بی‌تاب از نامالیامات آن سال پرآوازه، در باغ‌های شیشه‌ای مؤسسه‌ی جانورشناسی تلف شدند.

مرگ وزغ‌ها هیچ تناوبنده‌ای را در راسته‌ی اول خزندگان برهنه که به حق «دوزیستان بی‌دُم» نامیده می‌شوند، باقی نگذاشت و بلافاصله پس از آنان، ولانس پیر، نگهبان بلاتعویض مؤسسه، که تعلق به راسته‌ی دوزیستان هم نداشت، به دیار باقی شتافت. علت مرگش همان بود که جانوران بیبونا را از پا درآورده بود و پرسیکف هم خیلی زود به آن پی برد، یعنی سوءتغذیه.

حق با دانشمند بود: ولانس می‌بایست با آرد تغذیه می‌شد و وزغ‌ها با شپشک‌های آردی، اما از آنجا که خوراک اول نایاب شد، خوراک دوم نیز از میان رفت. پرسیکف تصمیم گرفت به بیست وزغ درختی باقی‌مانده خوراک سوسک بدهد، اما سوسک‌ها هم غیب شدند و با این کارشان موضع خصمانه‌شان را به کمونیسم جنگی عیان کردند. به این ترتیب، ناچار شدند آخرین نمونه‌ها را نیز به گودال‌هایی که در حیاط مؤسسه حفر کرده بودند، بریزند.

چنین مرگ‌ومیرهایی، به‌ویژه تلف‌شدن وزغ سورینامی، بر پرسیکف اثری توصیف‌ناپذیر داشت. او به علتی نامعلوم کمیساریای مردمی وقت آموزش و پرورش را تنها مسبب آن مرگ‌ها می‌دانست. پرسیکف، درحالی‌که با کلاه و روکفشی‌های لاستیکی در راهرو سرد مؤسسه ایستاده بود، به دستیارش، ایوانف، که جنتمنی

بی‌نهایت نرم‌رفتار با ریشی کوچک، نوک‌تیز و بور بود، گفت: «آخر پتر استپانویچ! آن‌ها با این کار خونشان را حلال کردند! اصلاً معلوم هست دارند چه غلطی می‌کنند؟ این‌طور پیش برود، مؤسسه را به خاک سیاه می‌نشانند! قبول دارید؟ یک نر بی‌نظیر، یک نمونه‌ی بی‌سابقه از «امریکن پیپ» به طول سیزده سانتی‌متر...»

پس از آن وضع وخیم‌تر شد. بعد از مرگ ولانس پنجره‌های مؤسسه یخ بستند طوری که نقش‌های گل‌دار یخ بر سطح داخلی شیشه‌ها نیز نمایان شد. خرگوش‌ها، روباه‌ها، گرگ‌ها و ماهی‌ها همه مُردند و حتی یک سبزه‌مار نیز زنده نماند. پرسیکف تمام روز ساکت بود و مدتی بعد سینه‌پهلو کرد، اما نَمُرد. پس از بهبود، دو بار در هفته به مؤسسه می‌رفت و در سالن‌گردی که بی‌توجه به دمای بیرون، به دلیلی نامعلوم همیشه منفی پنج درجه بود، با روکفشی‌های لاستیکی، شال‌گردن و کلاه گوش‌دار، درحالی‌که بخار سفید را با هر نفسش بیرون می‌داد، به هشت دانشجویش مجموعه‌ی «خزندگان منطقه‌ی حازه» را تدریس می‌کرد. پرسیکف باقی روز را در اتاقی که تا سقفش کتاب چیده بود، سرفه‌کنان، روی کاناپه‌اش، زیر پتو، درازکش می‌گذراند، به بخاری کوچکی نگاه می‌کرد که ماریا استپانونا صندلی‌های طلاکاری‌شده را به جای هیزم به خوردش می‌داد و خاطرات وزغ سورینامی را مرور می‌کرد.

اما در این دنیا هیچ چیز ابدی نیست. سال ۱۹۲۰ و از پی‌اش سال ۱۹۲۱ به پایان رسید و در سال ۱۹۲۲ حرکت معکوس آغاز شد. به جای ولانس درگذشته، پانکرات به‌عنوان نگهبان مؤسسه استخدام

شد که با وجود سن کم آینده‌ی درخشانی در انتظارش بود و در ضمن سیستم گرمایشی مؤسسه را نیز راه انداختند. تابستان همان سال پرسیکف با کمک پانکرات از رود کلیازما چهارده وزغ معمولی صید کرد. زندگی بار دیگر در باغ‌های شیشه‌ای غلیان کرد... سال ۱۹۲۳ تعداد کلاس‌های پرسیکف به هشت جلسه در هفته رسید: سه جلسه در مؤسسه و پنج جلسه در دانشگاه. سال ۱۹۲۴ تعداد کلاس‌هایش به جز تدریس در دانشکده‌های کارگری، به سیزده جلسه رسید و در بهار سال ۱۹۲۵ با مردود کردن هفتادوشش دانشجو در امتحانات - آن هم فقط با سؤال‌هایی درباره‌ی دوزیستان - به شهرتی همگانی دست یافت.

پرسیکف می‌پرسید: «چطور ممکن است ندانید دوزیستان و خزندگان چه فرقی با هم دارند؟ خنده‌دار است، جوان! دوزیستان کلیه ندارند. ندارند! بله! شرم‌آور است! شما احتمالاً مارکسیست هستید، این طور نیست؟»

دانشجوی لهیده با آخرین قوا پاسخ می‌داد: «بله، مارکسیستم.»

پرسیکف محترمانه می‌گفت: «پس مرحمت زیاد تا پاییز!»

و با فریادی پرنشاط به پانکرات می‌گفت: «بعدی را بفرست!»

همان‌طور که دوزیستان پس از خشک‌سالی مدید با بارش نخستین باران به حیات بازمی‌گردند، پرسیکف نیز در سال ۱۹۲۶ جانی دوباره یافت. در آن سال یک شرکت آمریکایی-روسی با آغاز کارش از تقاطع کوچه‌ی گازینایا و خیابان توژسکایا، در مرکز مسکو پانزده

ساختمان پانزده طبقه و در حاشیه‌ی شهر برای کارگران سیصد ویلای هشت‌واحدی ساخت و یک بار و برای همیشه به بحران وحشتناک و خنده‌دار مسکن، که بین سال‌های ۱۹۱۹ و ۱۹۲۵ به کابوس شهروندان مسکو بدل شده بود، پایان داد.

در کل، آن تابستان یکی از تابستان‌های فوق‌العاده‌ی زندگی پرسیکف بود و او گاه با یک خنده‌ی زیرلبی و رضایتمندانه دست‌هایش را به هم می‌مالید و روزهای زندگی‌اش را با ماریا استپانونا در آن دو اتاق تنگ به یاد می‌آورد. اینک پرفسور هر پنج اتاقش را پس گرفته بود، جایش بازتر شده بود، دوهزاروپانصد کتاب و تعدادی جانور تاکسیدرمی شده، نمودار و نمونه‌آزمایش در خانه‌اش جا داده و روی میز اتاق کارش نیز یک چراغ سبز روشن کرده بود.

مؤسسه هم از این‌رو به آن‌رو شد: به دیوارهایش رنگ کرم زدند، اتاق جانوران را برای اینکه آب به آن‌ها برسد لوله‌کشی کردند، شیشه‌های کل ساختمان را با شیشه‌های آینه‌ای تعویض کردند و پنج میکروسکوپ نو و چند میز شیشه‌ای تشریح، چند لامپ دوهزار وات با نور غیرمستقیم، تعدادی رفلیکتور و چند گنجه هم برای استفاده در موزه به مؤسسه ارسال شد.

پرسیکف زنده شده بود؛ اما این خبر نامنتظره زمانی تمام دنیا را درنوردید که در ماه دسامبر سال ۱۹۲۶ بروشور «نکاتی جدید درباره‌ی تولیدمثل شکم‌پایان یا کیتون‌ها» در ۱۲۶ صفحه توسط «خبرنامه‌ی مؤسسه‌ی شماره‌ی چهار» انتشار یافت.



.....برجی برای هم‌زبانی.....



borjbooks

www.borjbooks.ir



کاغذ استفاده شده برای چاپ
این کتاب، از منابع سازگار با
محیط زیست تهیه شده است.